



- ۱- همه‌ی این ایزدان و نیمه‌ایزدان خود بی‌مرگ اند یا در آغاز بی‌مرگ بوده‌اند، اما به دلیل خطا و گناهشان و یا کرداری برخلاف باورهای زرتشتی این ویژگی خویش را از دست داده‌اند.
 - ۲- جمله‌ی ایشان به انوشکی خاص در پیوندند و آن را در تملک و تصاحب خود دارند که همان مایع بی‌مرگی و آب حیات است. در مراسم خاص آیینی که در دین ویژه‌ی هریک از این خدایان برگزار می‌شد، پرستندگان با نوشیدن این نوشاک، گیاه سرشت جاودانگی به باور خویش در بی‌مرگی خدای خود انباز می‌شدند.
 - ۳- این ایزدان و شاه - خدایان گاواوژن اند و با مراسم قربانی گاو در ارتباطند، به این طریق که با کشتن گاو و خوردن گوشت آن به مؤمنین خویش به همراه نوشاک بی‌مرگی، اکسیر جاودانگی در اختیار ایشان قرار می‌دهند. هرچند باید اذعان نمود گرچه در مورد جمشید و مهر گواه بسیاری بر گاواوژنی ایشان وجود دارد، اما باید گفت در مورد کاووس و افراسیاب این شواهد تلویحی و غیرمستقیم است.
 - ۴- جمله‌ی این خدایان مالک دژ یاوری هستند که دو مورد دیگر ظاهراً کوه البرز اسطوره‌ای (هرا برزئیتی) قرار دارند و در دو مورد دیگر ظاهراً زیرزمینی هستند (ور جمشید و هنگ افراسیاب)، این دژها و شهرهای مینوی را باید در حقیقت بهشت‌های زمینی دانست که این خدایان از بهر پرستندگان خویش مهیا کرده‌اند، و ایشان در آنجا، شاد، خرم، جوان و بی‌پلیدی مرگ می‌زیند.
 - ۵- نکته‌ی آخر اینکه این خدایان و شاه - خدایان که هریک آیین ویژه‌ی خویش را داشتند، مورد انتقاد و انکار زرتشت واقع شدند و طبیعی
- است که زرتشت در جست‌وجوی استقرار و تثبیت آرمان مینوی خود با این مذاهب ستیز نماید. اما از آنجا که بخشی از این آیین‌ها و خدایان و نیمه‌خدایان عمیقاً در نهاد و جدان دینی ایرانیان باستان جای گرفته بودند، پس از فوت زرتشت و شاید شاگردان مستقیم‌اش از نو این عقاید به اصطلاح «جاهلی» به درون دین جدید رخنه می‌کنند؛ هرچند این شخصیت‌ها از آن مقام متعالی خود تا حد زیادی سقوط می‌کنند و ارزش ایشان کاهش می‌یابد. از جمله این مناسک و باورها می‌توان به آیین پرستش و مصرف هوم که به گواه «گاهان» زرتشت آن را دشمن می‌دارد و نیز آیین‌های دینی جم، مهر، افراسیاب و شاید کاووس اشاره داشت.
- جم درگاهان مورد سرزنش واقع شده است. از مهر درگاهان خبری نیست و بخش عمده‌ای از خویشکاری او نیز از وی گرفته شده است، افراسیاب در سراسر ادبیات زرتشتی چه در اوستا و چه در متون پهلوی چهره‌ای منفور دارد، کاووس نیز خودسر و گناهکار معرفی می‌شود.
- اینک به بررسی هریک از این چهار خدا یا شاه - خدا می‌پردازیم:
- جم: در پهلوی Jam و Jamīšed و در اوستا - yima و در سانسکریت - yama از کهن‌ترین چهره‌های اساطیری هند و ایرانی است، وی بنا بر روایت هندی پسر - viva svant است و خواهر دوقلویی دارد که - yami نام دارد به معنای همزاد، که نخستین پدر و مادر بشری هستند و آدمیان فرزندان این جفت به حساب می‌آیند. گناهی که در وداها، یمه مرتکب می‌شود این است که به تحریک خواهرش با وی همبستر می‌شود و مردمان از این طریق به وجود می‌آیند. بنا بر ریگ ودا (دهم، ۱۴ بند ۷) «اوشاه است و همراه باورونه در درون نور آسمانی، در معبد پنهان آسمان



تولد مهر از تخم مرغ کیهانی

اساطیری مختلفی در باب انوشکی هستند. از آنچه در متون مختلف اوستایی، پهلوی، فارسی و عربی به‌گونه‌ی پراکنده بازمانده است می‌توان اصول کلی این باور را مدون ساخت، هرچند بنا بر ماهیت دین مزدایی که ویژگی اسطوره‌زدایی و اسطوره‌ستیزی در آن عیان است پاره‌های مهمی از این‌گونه روایات از دست رفته‌اند، اما با این وجود می‌توان بن‌مایه‌های این باور را که بی‌گمان متعلق به دوران پیش از نوآوری‌های زرتشت هستند بازسازی نمود. این اساطیر پیرامون خدایان و شاه – خدایانی است که وظیفه و خویشکاری اصلی ایشان اعطای انوشکی به پرستندگانشان بود. به نظر ما همه‌ی این اساطیر واجد اصولی مشترک‌اند که فهرست وار اشاره و درباره‌ی هریک از این شخصیت‌ها توضیح می‌دهیم:

تمایل و خواست عمر جاودانه و حیات پس از مرگ و نیز امید به رستگاری را باید رکن اساسی اغلب مذاهب بشری بدانیم. هایدگر کل فلسفه را پرسش از مرگ می‌داند، چرا که موضوع فلسفه و تعقل فلسفی هستی است و هستی بی‌اندیشه‌ی شیء، قابل درک نیست. به همین سان می‌توان پرسش از مرگ را یکی از اصلی‌ترین موضوعات و دلمشغولی‌های مذاهب و اساطیر وابسته و پیوسته‌ی آن دانست. مرگ چنان نقش مهمی در پیکره‌ی دین بازی می‌کند که شماری از دانشمندان دین‌شناس ترس از مرگ را علت اصلی وجود مذهب می‌شمارند. به هر روی آدمی تنها موجود مرگ آگاه است و در حقیقت این موضوع را می‌توان یکی از کمالات عیان انسان و حیوان دانست. ادیان ایرانی نیز بر همین اساس واجد روایت‌های

برف سیلی بزرگ روان شود - چنان که هیچ جای پای از ستوران بر جای نماند، جمشید به فرمان هرمزد این دژ را ساخت و جفتی از بهترین مردمان، جانوران و نیز تخمه‌های بهترین گیاهان را در آن گردآوری کرد، و برای ایشان در آن دژ، خانه، حصار، اصطبل و غیره ساخت و رودی در آن روان کرد. این مردم در آنجا بی‌زوال و بی‌هیچ نشانه‌ی اهریمنی، بدون هیچ بیماری همواره جوان بسر می‌بردند. سرور این دژ، خود او و او روت نره کوچک‌ترین پسر زردشت است.

این دژ (که در مورد جمشید همچون افراسیاب در زیر زمین قرار گرفته است) را که تنی چند از خدایان و شاه خدایان آریایی دیگر نیز سرور و دارنده‌ی چیزی مشابه آن هستند، می‌بایست بهشتی زمینی در سنت دینی ایرانیان باستان دانست که البته ریشه در دوران کهن هند و ایرانی و حتی قدیمی‌تر از آن هند و اروپایی دارد، در اساطیر یونانی «الیزه» را که جایگاه قهرمانان جاودانه است می‌توان برابر آن دانست، روایات هندی نیز اسطوره‌ی کهن دژ جم را به نیکی حفظ کرده است، مهابهرات در باب درخشش و شکوه یمه چنین می‌آورد:

«نارده گفت: «ای یودیشیتیره، اکنون من انجمن سرای یمه پسر ویوسونت را که، ای پسر پرتا، به دست ویشو کزمن ساخته شد، توصیف خواهم کرد. اکنون به من گوش فرا ده! ای شهریار، آن انجمن سرای که همچون زرداخت شده است. بیش از صد یوَجنه وسعت دارد. این خانه که دارای درخشندگی خورشید است، هر چه را آرزو کنند می‌بخشد، آنجا که نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. دل را شادمان کند. در آن انجمن سرا نه اندوه است، نه ناتوانی سالخوردگی، نه گرسنگی و تشنگی. نه هیچ چیز ناخوشایندی را در آن جای است، و نه هیچ‌گونه بدبختی یا اندوه. در آنجا هیچ خستگی و هیچ‌گونه احساس بد نمی‌تواند وجود داشته باشد. هر چه آرزو کردنی است، آسمانی یا بشری، در آن سرا می‌توان یافت. همه‌گونه چیزهای لذت بخش همچنین همه‌گونه خوردنی‌های شیرین پرآب، دلپذیر و لذیذ...»^۲

جمشید و نوشابه‌ی بی‌مرگی: در روایاتی که از جمشید در متون زرتشتی اوستایی و پهلوی و غیره بازمانده است، اثری از پیوند میان جمشید با آب حیات به چشم نمی‌خورد، اما متون دوره‌ی اسلامی به تعدادی از این حکایات اشاره کرده‌اند. از آنجا که این متون براساس منابع کتبی یا شفاهی باستانی ایران نگاشته شده‌اند می‌توان تصور کرد که متون زرتشتی نیز احتمالاً به این مطلب اشاره داشته‌اند که متأسفانه از میان رفته‌اند. شکی نیست که برخی از اقوام باستانی ایران همچون بسیاری از دیگر ملل و طوایف در طی آیین‌های دینی خاص خود از مواد و ابزاری جهت دستیابی به بی‌خودی بهره می‌بردند: و بدین شیوه به پندار خویش حجاب عقل و جهان مادی را به کناری زده، به معرفت اشراقی و شهود جهان قدسی و مقدسین نایل می‌آمدند. همین امر توجیه‌گر اهمیتی بسزا در میان عرفا خواهد بود. اشاره و یادکرد می‌در ادب فارسی و به ویژه ادب عرفانی چنان گسترده و فراخ است که نیازی به ذکر مثال نیست، کافی است نگاهی به دیوان بزرگانی چون حافظ و مولوی و عطار و سنایی و غیره بیندازیم تا بسامد این اشارات را دریابیم. از جمله:

ساقی بده آب زندگانی

پیش آر حیات جاودانی

می‌ده که نمی‌شود میسر

بی‌آب حیات زندگانی

(دیوان عراقی ۱۳۷)

همچنین میان جام جم و آب خضر که آب حیات است پیوند قائل شده‌اند:

در قدح ریز آب خضر از جام جم

باز نتوان گشت از این ره بی‌فتوح

(منطق الطیر ۳۴۱)

اما نکته‌ی جالب در روایت نوروزنامه ارتباط شراب با نزع نمادین مار و هما است. می‌دانیم که جنگ میان مار و عقاب موضوع مورد علاقه در بسیاری از اساطیر ملل مختلف است، در عالم واقع مار صید عقاب و دیگر پرندگان شکاری محسوب است و این موضوع ذهن اسطوره‌پرداز مردمان باستان را به تکاپو واداشته و اساطیر گوناگونی در این ارتباط ساخته و پرداخته شده است. در میان اقوام هند و اروپایی مثل ژرمن‌ها، سلت‌ها و آریاییان این اسطوره وجود دارد، همچنین در اساطیر بین‌النهرینی و حتی اساطیر بومیان آمریکایی و تمدن‌های آمریکایی پیش از کلمب نیز شاهد این افسانه هستیم.

مار نزد اقوام بسیاری نماد حیات و دیرزیوشنی است، از آن جمله نزد ایلامی‌ها و سومری‌ها. در اغلب نقش برجسته‌های ایلامی مار به عنوان نماد زندگی حضور دارد. شاید واژه‌ی مار در زبان عربی «حی» نیز نشانگر همین پیوند باشد. در اسطوره‌ی بین‌النهرینی گیلگمش، آنجا که وی پس از جست و جوی بسیار و تحمل رنج‌های فراوان به گیاه جاودانگی دست یافته است و زمانی که فارغ‌البال در حال شنا در برکه‌ای است، مار از گوشه‌ای می‌خزد و گیاه جاودانگی را می‌بلعد و بدین‌سان خود به حیات ابدی دست می‌یابد، اما گیلگمش همچون دیگر آدمیان محروم و مغموم بر جای می‌ماند. روایت ایرانی را که به نقل از نوروزنامه آوردیم، نشان‌دهنده‌ی واکنش اقوام آریایی بدین داستان است. از آنجا که نزد اقوام ایرانی به مانند دیگر اقوام هند و اروپایی مار موجودی اهریمنی، خبیث و نمونه‌ی عالی ستیز با زندگی است (چنان که در زبان‌های ایرانی از لحاظ ریشه‌شناسی نام این جانور از ریشه - mar به معنای مرگ مشتق است)، و بسیاری از پهلوانان و قهرمانان هند و اروپایی خوبشکاری بنیانی‌شان نبرد با اژدها و اژدهاکشی است، و از آنجایی که عقاب (یا در این مورد هما) نزد این اقوام موجودی ایزدی و پیک خداوند و نماد پادشاهی در شمار است، در نتیجه روایت ایرانی جای مار و عقاب را تعویض کرده، و عقاب را دهنده‌ی زندگی و جاودانگی و شراب (به عنوان نوشداروی عمر طولانی) دانسته‌اند، البته در روایت کشف اسپرغم ساخت کهن تر قصه نمایان است. در اینجا مار است که از سر سپاسگزاری در برابر نیکخواهی خسرو انوشیروان

ورمارزن
می نویسد:
«مهری‌ها سخت
معتقد بودند که
استعمال گوشت و
خون گاو موجب
حیاتی نوین
می‌شود. درست به
همین سیاق که
حیاتی نو از خون
گاو می‌جهد. میترا
گاو را قربانی می‌کند
تا رهروانش بتوانند
گوشتش را بخورند و
خونش را بنوشند



انسانی بود که مرا برای جهان مادی فشرد. این بهره بدو داده شد، این نیکبختی بدو رسید که او را پسری زاده شد، جمشید دارنده‌ی رمه‌ی خوب، فره‌مندترین در میان مردمانی که به دنیا آمده‌اند، که نگاهی چون خورشید دارد، کسی که در شهریاری خود چارپایان و مردمان را نامیرا، آب و گیاه را ناخشکیدنی، خوردنی‌ها را تمام نشدنی ساخت.

۵- در شهریاری جم دلیر نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود نه مرگ، نه رشک آفریده‌ی دیوان. در مدتی که جم دارنده‌ی رمه‌ی خوب پسر ویونگهان شهریاری می‌کرد، پدر و پسر هریک به صورت (جوان) پانزده ساله می‌گشتند» (می‌زیستند).

قطعه‌ی دیگری از اوستا نیز شاهد مطلب ماست، در یشت ۱۹ (بند ۳۳) می‌خوانیم: «در دوران فرمانروایی او نه سرما بود و نه گرما، نه پیری و نه مرگ، نه رشک آفریده‌ی دیوان، پیش از آنکه به سخن دروغ و ناراست بپردازد، پیش از آنکه دروغ بگوید».

وَرجم کرد (دژ جمشید): فرگرد دوم و نندیداد به تمامی درباره‌ی ورجم کرد سخن می‌گوید. خداوند جمشید را آگاه ساخت که زمستانی سخت در راه است که سرمای پُرسوز و مرگ آور به همراه خواهد داشت آن‌گونه که از چکاد کوه‌ها تا ژرفای رودها را برف خواهد پوشاند، و فقط یک سوم از چارپایان قادر خواهند بود جان از این سرما به در برند. در پی آن و با آب شدن

جای دارد» به این طریق تشابه و نزدیکی بسیار یمه و میترا مورد تأکید و دهاها قرار گرفته است چراکه می‌دانیم همزاد دوقلوی ورونه میتراست. اما سنت هندی خویشکاری مهم یمه یعنی اعطای بی‌مرگی و انوشگی را نیز فراموش نکرده است، «یمه انسان نامیرایی است که خدا شده است و زندگانی دراز به آدمیان می‌بخشد: - به یمه از شیر پرچربی نثار کنید، او برای ما عمری دراز برای زیستن در میان زندگان فراهم می‌سازد... (آتروه ودا هجدهم، ۲، بند ۳) و البته همان‌طور که می‌دانیم تفکر هندواروپایی داشتن جوانی‌ای طولانی را بر عمر جاودان ترجیح می‌دهد.

جم در اوستا

علاوه بر فرگرد دوم و نندیداد که تنها درباره‌ی ورجم کرد است، قطعات دیگری از اوستای نو و کهن نیز، اشاراتی کوتاه اما با اهمیت درباره‌ی جم دارد، مهم‌ترین نکته‌ای که در این متون به دفعات به آن اشاره شده است آن است که جم دورکننده‌ی پیری و مرگ و رنج و ناخوشی از مردمان و موجودات است. (چنان‌که سنت هندی نیز مؤید این مطلب است) از نمونه در یسن نهم بندهای ۵-۳ می‌بینیم: ۳: «آنگاه زردشت گفت: «درود به هوم! نخستین انسانی که تورا، ای هوم، برای جهان مادی فشرد که بود؟ چه بهره‌ای بدو داده شد؟ چه نیکبختی بدو رسید؟

۴- آن‌گاه هوم مقدس، دور دارنده‌ی مرگ گفت: ویونگهان نخستین

خالق و آفریدگار هستی معرفی نمود و داعیه‌ی خدایی بر ملا کرد.

همان‌گونه که دیدیم زرتشت درگاهان جم را به سبب اینکه خوردن گوشت گاو را به مردمان آموخت سرزنش کرده است، در حالی که می‌دانیم این امری جاری و سائر نزد آریاییان بوده است، چه شغل اصلی ایشان دامداری بوده است و گاو مهم‌ترین دام ایشان را تشکیل می‌داد، بنابراین طبیعتاً از آن ارتزاق می‌کردند و قوت اساسی ایشان گوشت گاو بوده است. لیکن مطلب در اینجا به اجمال و تمثیل و وجه نمادین نقل شده، و منظور همان مراسم آیین قربانی کردن گاو و تقدیس آن به همراه نوشیدن و نوشاندن می به گونه‌ی آب زندگانی و خوراک بی‌مرگی بوده است. به احتمال بسیار زیاد جمشید که به همراه خواهرش جمیک نخستین زوج بشری را شکل داده‌اند و هم البته نخستین پادشاه و سرور و مالک همه‌ی جهان (دیو و دد و آدمی) به شمار می‌آید، بنا بر باور آریاییان نماینده و خلیفه‌ی ایزد مهر بر روی زمین انگاشته می‌شده است و به ناچار خویشکاری مهر را هم برعهده داشته و به نمایندگی او این مراسم انوشکی را سرپرستی می‌کرده است.

لیکن به مرور زمان اندک اندک خود مبدل به موجودی ایزدی شده و آیین پرستش او مستقل از کیش مهر نزد طوایفی از اقوام آریایی نمایان شده است، چنان‌که امروز هم در پاکستان در مجاورت مرز افغانستان نزد به اصطلاح کافرها، یم (جمشید) به عنوان خداوند بزرگ مورد پرستش است. (به شکل امیر = Yame Reja). البته این امر در میان اساطیر ملل دیگر نیز به فراوانی به چشم می‌خورد، عکس آن نیز صادق است و به کرات دیده شده است که در روند تبدیل اسطوره به حماسه پاره‌ای از ایزدان تنزل مرتبت یافته در قالب قهرمان و پهلوان ادامه‌ی حیات می‌دهند. نمونه‌ی آن را می‌توان در دو شخصیت مهم حماسی ایران یعنی زال و رستم دید که اولی به شدت و امدار ایزد زروان است و رستم نیز بخشی از خویشکاری‌ها و ویژگی‌های ایزد بهرام (یا همان ایندیره‌ی آریایی) ایزد وای و تنی چند از خدایان دیگر را در برگرفته است.

افراسیاب:

افراسیاب (در اوستا فرنگرسین) چهره‌ای کاملاً آشنا در اساطیر و حماسه‌ی ایران است. وی پادشاه تورانیان، که در واقع قبیله یا ایلی از طوایف پرشمار سکایی به شمار می‌آیند می‌باشد که به احتمال نزد همین مردم تورانی سکایی از مرتبت پادشاهی بزرگ و توانمند فراتر رفته و مبدل به شاه - خدا گشته است، همانند جم (نزد دیگر طوایف ایرانی). هر چند وی به زعم ایرانیان سررشتی اهریمنی داشته و آفریده‌ی او به شمار می‌آید ولی گاهی کردار نیک نیز به او نسبت داده می‌شود چنان‌که در دادستان دینیک (فصل ۷۰ بند ۳) آمده است: «افراسیاب در فن ایجاد جوی‌ها مهارت داشت و هزار چشمه‌ی آب و آب شط هلمند و هفت رودخانه‌ی قابل کشتیرانی را به دریاچه‌ی کیانسه جاری کرد و مردمانی را برکنار آن سکونت داد».

دژ افراسیاب:

افراسیاب نیز همچون جم دژی شگرف فراساخته بود که در آن احتمالاً به پیروان خویش بی‌مرگی و جوانی عطا می‌کرد، این دژ هنگ (از

ریشه‌ی KAN به معنای کندن، حفر کردن) افراسیاب نام دارد. در بندهشن بزرگ^۷ آمده است:

«در باره خانه افراسیاب گوید که زیر زمین به جادویی ساخته شده است. به روشنی، خانه (در) شب چون روز روشن بود. چهار رود در آن می‌تازد، یکی آب، یکی می، یکی شیر و یکی ماست زده (برسقف آن) گاه خورشید و گاه ماه به روشنی در آراسته است. (به بالای) یک هزار مرد میانه بالا، (بالای) خانه بود. خانه‌ی جم به البرز (از) گوهرها بود. مسکن او در «بغ‌گرکوه خدایان بود».

مطلب مورد توجه در این گزارش این است که هنگام افراسیاب چون و رجمکرد در زیر زمین ساخته شده است، اما همچنان که جم و نیز مهردژهایی بر فراز البرز سپند و آرمانی دارند، سنت تقدس کوه مقدس و جایمندی این بهشت زمینی بر چکاد کوه در مورد دژ افراسیاب نیز رعایت شده است، بدین گونه‌که هنگام او بر فراز کوه بغ‌گر ساخته شده است، به نظر می‌رسد روایت قرار گرفتن دژ بر روی کوه کهن تر از حفر آن در زیر زمین است، لکن تلاش شده است هر دو سنت در کنار هم قرار گیرد^۸، متن دیگری که به دژ افراسیاب اشاره دارد ائوگمدنچا (aogemadaeca) است که متنی است نسبتاً کهن. در آن چنین می‌خوانیم:

بند ۶۱ - نه آنکه به نگونی فروگزید همچون افراسیاب تور که زیر زمین نهان بود، اندر زمین از آهن ساخت، خانه ساخت، صد ستون به بلندی هزار ویر.

۶۲ - که در آن خانه ستاره و ماه و خورشید به روشنی کرداری واداشت.

۶۳ - که در آن خانه روشنی گیرند به کام بایسته‌ی خویش.

۶۴ - چون نیک‌ترین زندگانی زندگی کرد.^۹

فصلی از بندهشن که درباره‌ی کوه‌ها در آن سخن رفته است معلوم می‌دارد که کوه بگر (بغ‌گر) کوهی است که افراسیاب تورانی دژ خود را در آن ساخت و در همان دژ خانه‌ی اندرونی یعنی زیرزمینی خود را بنا کرد و اکنون شهر «رام پیروز» بر جای آن ساخته است.^{۱۰}

در متونی که امروز در دست داریم اشاره‌ی مستقیمی به رابطه‌ی میان افراسیاب و نوشابه‌ی انوشکی نشده است، اما همچنان که از قطعه‌ای که از بندهشن آورده‌یم برمی‌آید، افراسیاب چهار جوی با مایعات مختلف در بهشت خود جاری نمود که محتوی آن البته اسطوره‌ای و نمادین است و با طبقات اجتماعی در جامعه‌ی کهن آریایی تطابق دارد. بدین سان که آب متعلق به کشاورزان (توده‌ی مردم) شیر متعلق به روحانیون و می متعلق به طبقه‌ی جنگاوران است.

نباید فراموش کرد که تورانیان سکایی عمدتاً مردمی چادرنشین بوده‌اند بدین گونه تمامی اقشار و طبقات مردم در این بهشت لحاظ شده‌اند. می‌توان حدس زد که این نوشابه‌ها خویشکاری بی‌مرگی و جوان‌سازی داشته‌اند و مقدس انگاشته می‌شدند (چنان‌که در روایات اسلامی در باب نهر کوثر و انهار دیگر جاری در بهشت داریم). در باب گاوکشی افراسیاب نیز همچنان اشاره‌ی روشن و واضحی در متون بازمانده‌ی خود نداریم، تنها گزارش موجود، اشاره‌ی کوتاهی در مینوی خرد است که متذکر می‌شود افراسیاب، اغریث برادر خود را کشته است و اغریث را «گوپت شاه» نیز می‌نامند. بنابراین متن (مینوی خرد



دانه‌ی اسپرغم را به او هدیه می‌دهد.^۲

بی‌مرگی جم:

از آنجا که جمشید چون شاه‌خدا بی‌مرگی و دیرزیوشنی را به آدمیان می‌بخشد، لاجرم خود نیز باید بی‌مرگ باشد. در مینوی خرد (فصل ۷ بند ۲۷) آمده است: «پیدا است که اورمزد جمشید و فریدون و کاووس را نامیرا آفرید».^۳ به بی‌مرگی جمشید در روایات هندی نیز اشاره شده است که قدمت این اعتقاد را می‌رساند (ریگ‌ودای یکم فصل ۸۳ بند ۵) اما از آنجا که جمشید گناه کرد و فرّ از او جدا شد، به پادافره میراگشت و بنا بر روایات بندهشن بزرگ در پایان هزاره دیوان جم را اژه کردند.

گاوکشی جم:

هرچند در متون اوستایی که ما در اختیار داریم و البته همان‌گونه که می‌دانیم تنها بخش کوچکی از اوستای دیرین است، اشاره‌ای مستقیم به این مطلب نشده است، لکن اشارات مختصری که درگاهان و یسنا آمده است، ما را به این امر دلالت می‌کند. جم نیز مانند مهر به

قربانی گاو دست می‌یازید و با خوردن گوشت آن به همراه نوشابه‌ی انوشکی پیروان خویش را عمری دراز می‌بخشید، اشاره شده است که جمشید گوشت‌خواری را در میان مردمان پدید آورد و بگسترده، در یسن ۳۲ بند ۸ می‌خوانیم: «در میان این گناهکاران به ویژه یم پسر ویونگهان در شمار است که از برای خشنود ساختن مردمان ما بدیشان تکه‌های گوشت‌گاو از برای خوردن می‌دهد».^۴ شاهد دیگری که آشکارا و به وضوح بر این مطلب صحه می‌گذارد، قطعه‌ی دیگری از متون اوستایی است، در زند یسن ۹ (هوم‌یشت) بند یک چنین آمده است: «آن گاه تن او را به نیکی بی‌مرگ کرده است نه چون آنان که گوشت جم را خوردند که ایشان به تن بی‌مرگ شده‌اند.»^۵ بدین سان بی‌هیچ گمانی می‌توان گفت که مراسم قربانی کردن گاو نقش محوری و اساسی در آیین‌های کیش جمشید داشته است. در باب گناه جم، چنان که در پیش دیدیم (مثلاً در یشت ۱۹) سبب گریختن فرّه از جم و برگشتن بخت از او را دروغ‌گویی او دانسته‌اند، و این دروغ این بود که خود را

خدایان یار و مددکار و سردار سپاه دیوان است.

این ویژگی‌های همسان در دو روایت هندی و ایرانی، بر ما معلوم می‌سازد که اهریمن خوبی و دژکامی کاووس به دوره‌ی هند و ایرانی تعلق دارد و هر دو قوم آن را به میراث برده‌اند و در پهنه‌ی اساطیر، حماسه و تاریخ خویش به گونه‌هایی اندک متفاوت پرورده‌اند.

نوشداری کاووس

روایات حماسی ما به روشنی و وضوح تمام شهادت می‌دهند که کاووس «آب حیات» و نوشدارو در اختیار داشته است و بدان مجروحان و خستگان رو به مرگ را درمان می‌کرد و زندگی دوباره می‌بخشوده در غمنامه‌ی رستم و سهراب زمانی که سهراب زخمی و مجروح در آستانه‌ی مرگ قرار دارد، رستم از کاووس می‌خواهد که مقداری از نوشداری خود را برای وی ارسال کند؛ فردوسی در این باره می‌سراید:

از آن نوشدارو که در گنج توست

کجا خستگان را کند تندرست

به نزدیک من با یکی جام می

سزد گز فرستی هم اکنون ز پی

مگر کو به بخت تو بهتر شود

چو من پیش تخت تو کهنتر شود

اما کاووس از پی سرشت اهریمنی و بدکار خود از دادن نوشدارو امتناع می‌کند و سهراب جوان و دلور در خاک سیه می‌آراند. با نگرش به روایات هندی می‌توانیم چرایی و چگونگی این عمل کاووس را دریابیم و بخشی از خویشکاری او را در دوران کهن بازسازی نماییم، نزد دهندیان نیز کاووس راز مرگ را می‌داند و قادر است مردگان را زنده کند اما در آنجا همچنان که در ایران کاووس نوشدارو را از نیکان و شخصیت‌های مثبت دریغ می‌دارد، راز جاودانگی و زنده کردن مردگان را از خدایان پوشیده می‌دارد. داستان وی در مه‌بهارات آمده است:

بنابراین میان خدایان (deva) و شیاطین (asura) ستیز و نبردی آغاز می‌گردد، این دو گروه به سان دوم دم تصویر شده‌اند که سپاهیان، پایتخت و شاهان ویژه‌ی خود را دارند.

هر کدام از ایشان مشاوره‌ی دینی و روحانی مخصوصی برمی‌گزینند، که هر دو به طبقه‌ی برهمنان تعلق دارند. فرد مورد انتخاب دیوان kavya-usans برابر با کاووس ایرانی است (از ریشه vas به معنای خواستن، تمنا کردن). جمله‌ی دیوان که در جریان نبرد، توسط خدایان کشته می‌شدند، کاویه اوشانس، ایشان را به واسطه‌ی دانش خود از نوزنده می‌ساخت.

بدین سان دیوان دوباره به جنگ با خدایان می‌پرداختند و برخلاف خدایان که در طی نبرد به وسیله‌ی دیوان کشته می‌شدند، نمی‌توانستند حیات دوباره یابند، چرا که روحانی و رایزن دینی شان (Brhaspati) علی‌رغم دانش گسترده‌ی ما، خود از علم احیای مردگان کاویه او شانس، بی‌خبر بود. خدایان چاره‌ای می‌اندیشند و شخصی به نام kraca مأمور یادگیری علم گوی می‌نمایند...^{۱۱}

همسانی و تشابه هر دو روایات نشانگر آن است که خویشکاری اسامی انوشه‌سازی و احیای مردگان کاووس کهن سال است و به دوران آریایی بازمی‌گردد.

دژ کاووس

همچون جم و افراسیاب، کاووس نیز «باغ عدنی» مخصوص به خود دارد و در آن «شهر آرمانی» انوشگی، جوانی دیرپا و رستگاری به مردمان خویش عطا می‌نماید. روایت مختلف پهلوی و برخی از متون دوره‌ی اسلامی از دژ و قلعه‌های شگرف کاووس که بر فراز البرز کوه قد کشیده‌اند سخن می‌گویند، در بندهشن آمده است:

«خانه‌ی کاووس را گوید که یکی زرین بود که بدو برمی‌نشست؛ دو تا از آب‌گینه بود، که او را اسپتمان بود، دو تا پولادین بود که او را رمه (بدان بود). از آن به هرمزه‌ای چشمه‌ی آب بی‌مرگ (ی) تازد که پیری را چیره گردد، زیرا هنگامی که پیرمرد بدین در اندر شود، برنای پانزده ساله بدان در بیرون آید، و مرگ را نیز از میان برد.»^{۱۲}

در اینجا به روشنی هر چه تمام‌تر از شیشه‌آب حیات که کاووس در اختیار داشت و بدان مردمان را جاودانگی و جوانی دراز مدت می‌بخشید سخن رفته است. (از این مطلب می‌توان دریافت که جوی‌های جاری در هنگ افراسیاب نیز کاربردی همسان داشته است). ظاهراً در متون کهن تر زرتشتی از اعمال و خویشکاری‌های کاووس گزارش‌های مبسوطی وجود داشته است که متأسفانه امروز در اختیار ما نیست. بنا به نقل دینکرد در سوتگر نسک درباره‌ی او به تفصیل سخن رفته است، که خلاصه‌ی آن در دینکرد چنین است. دینکرد (مدن ۸۱۵-۸۱۷): «درباره‌ی شاهی کردن کاووس به چیرگی بر هفت بوم، بر دیوان و مردمان، و رواج فرمانش تیزتر از حرکت دست (بودن) و ساختنش هفت خانه بر میانه‌ی البرز، یکی زرین، دو سیمین، دو پولادین، دو از آب‌گینه، و بس دیو و مزمن را تباہ کردن. جهان بازداشتن و به کار خویش بستن و مردمی را که نیرو از پیری تباہ شده و جان نزدیک به بیرون رفتن از تن بود، (چون) به خانه‌ی او رسیدند، تیز پیرامون آن خانه بردن و پیری از ایشان فرو افکنده شدن و ایشان را زور و جوانی باز آمدن»^{۱۳}

علاوه بر روایات پهلوی، معدودی از آثار دوره‌ی اسلامی نیز اشاره‌ای محمل به این ویژگی کاووس کرده‌اند. از آن میان دانشمند ارجمند و گرانبایه‌ی ایرانی، ابوریحان بیرونی در این مورد آورده است: «کاووس به مقدرات و اموری شگفتی زای که به کتاب دین مذکور است دست یافته بود، از آن روی که خمیده از پیری به کوه قاف شد و برنا باز آمد فرح ناک و معتدل قامت و مملو از نیرو و ابر را به اذن الله مرکب گرفته»^{۱۴}.

گاوکشی کاووس

چنان که دیدیم روایات متعددی از دوره پیش و پس از اسلام در باب دژ کاووس و نوشدارو و چشمه‌ی زندگانی او وجود دارد، لیکن درباره‌ی گاوکشی کاووس در متون حاضر و موجود اشاره‌ی صریحی در جهت مراسم آیینی به چشم نمی‌خورد.

اما اشاره‌ی کوتاهی به کشته آمدن گاو و ویژه به دست او شده است که بعید نیست در پس پشت این افسانه بتوان ردپایی از گاو اوژنی کاووس را دید، و این چنان است که هرمزد گاو‌ی آفریده بود که خاصیتی شگفت‌انگیز داشت. بدین معنی که هر گاه اختلافی درباره‌ی سرحدات ایرانیان و تورانیان پدید می‌آمد این گاو با کوفتن پای خود بر آنجا که مرز بود، اختلاف را از میان می‌برد. کاووس بر آن شد که این گاو را بکشد و دلیل او در این کار



پیامبر دین یکتایی اهورایی از او به زشتی یاد کرده است.
کاووس:

در متون دینی فرزندکی اپیوه است که این یک فرزند کیقباد است ولی در شاهنامه و متون دوره‌ی اسلامی کیکاووس را فرزند کیقباد دانسته‌اند. کاووس از پادشاهان نامدار کیانی است. او شخصی است هندو ایرانی. چنان که از متون دینی زرتشتی و نیز پهنه‌ی گسترده‌ی ادبیات فارسی استنباط می‌شود، کاووس شخصیتی منفی و کم و بیش اهریمنی است، ستیزه‌گر، خیره‌سر، خودکامه، بی‌شفقت و دروغ‌زن است از ارسال نوشدارو برای سهراب خودداری می‌کند، خودسرانه به جنگ دیوان مازندران می‌رود و سپاه ایران را گرفتار می‌کند، در هم چشمی و رقابت با خداوند به آسمان پرواز می‌کند، تحت وسواس سودابه با سیاوش جفا می‌کند و او را از خود می‌راند و مانند این باید دانست که چهره‌ی او در روایات هندی نیز منفی است. او که شخصیتی نیمه‌خدایی و نیمه‌انسانی دارد در نبرد سرنوشت ساز میان دیوان و

فصل (۳۱ بند ۵) او را به صورت مخلوقی وصف کرده‌اند که از پا تا کمر به هیأت گاو از کمر تا سر به صورت انسان است، این موجود اسطوره‌ای نیمه انسان نیمه گاو چنان که از نامش برمی‌آید (gao-pat) حافظ و نگهدار گاو است، آیا او را باید سر کرده و پادشاه گاوان اساطیری دانست؟ به نظر می‌آید که در پس این اسطوره می‌بایست شهادتی بر قربانی کردن گاو را جست. افراسیاب نیز همچون جم‌بی‌مرگ آفریده شده است، بالطبع این شاه – خدا که یکی از خویشکاری‌های اساسی اش انوشه نمودن پیروان خود بوده است می‌بایست خود نیز بی‌مرگ باشد، اما از آنجا که چهره‌ی او بسیار منفی است (و این علاوه بر جنبه‌ی دینی کنیه‌ی ملی را نیز به همراه دارد) منطقی‌اً این عمل به دست اهریمن صورت گرفته است، چنان که مینوی خرد (فصل ۸ بند ۲۹ و ۳۰) تصریح دارد که: افراسیاب به وسیله‌ی اهریمن فناپذیر خلق شده بود. مخلص کلام آنکه افراسیاب را نیز همچون جم‌می‌بایست شاه – خدایی برای برخی از اقوام ایرانی (محتماً تیره‌هایی از سکاییان) دانست که آیین ویژه‌ی خویش داشته است و بالطبع

الگوی آسمانی و سرنمونه‌ی شاه - خدایانی که ذکر کردیم دانست، مهر که در هندوستان معمولاً در ترکیب جفتی میترا - ورونه برابر ایرانی اهورا - میترا شناخته می‌شود، از خدایان دسته‌ی اول (بر اساس طبقه‌بندی دومزیل) یعنی خدایان فرمانرواست، از این لحاظ طبیعی است که نماد و الگوی پادشاهان آریایی باشد. به احتمال بسیار زیاد پیش از دین‌آوری زرتشت و برکشیدن اهورا مزدا چونان خداوندی یگانه به دست او، مهر بزرگترین بخ ایرانیان بوده است.

درواقع زرتشت از میان جفت اهورا - میترا نخستین را به زیان دومین برکشید و در مورد مهر خاموشی گزید، چنانچه ما نامی از این بخ بزرگ درگاهان نمی‌بینیم، اما محبوبیت و اهمیت این ایزدور جاوند چنان در میان مردم گسترده بوده است که به احتمال پس از درگذشت پیامبر و شاگردان بلافاصله اش و نیز تحت تأثیر آیین مغان مادی، مهر دوباره به عنوان ایزدی پرآوازه پدیدار می‌گردد، چنانچه یکی از بزرگترین و باشکوه‌ترین یشت‌ها (یشت دهم) به او اختصاص می‌یابد، و حتی آتشکده‌های زرتشتی به افتخار وی «در مهر» لقب می‌گیرند. هر چند از مرتبت کهن خویش تنزل می‌کند و فرودست و مطیع اهورا مزدا می‌شود. در سنت هندی (به مانند سنت ایرانی) مهر گردونه‌ای درخشان و اقامتگاهی زرین با هزار ستون و هزار در دارد. او خدای پیمان است و پیمان‌ها و نظم و راستی را پاس می‌دارد. خویشکاری مهم او نظارت بر پیمان‌هاست، حتی پیمان میان اورمزد و اهریمن که پیمان آفرینش و نیز پیمان میان آدمیان است. او با هر که پیمان بشکند می‌ستیزد و در این صورت است که به خدای جنگ تبدیل می‌شود.

دژ مهر

مهر نیز همچون افراسیاب، جم و کاووس جایگاهی مقدس از آن خود دارد که در آن پیروان و مؤمنان خویش را جای می‌دهد و بدیشان فرخی و فرحی و دیر و زیوشنی و بی‌مرگی عطا می‌کند، همان گونه که گفتیم سنت هندی نیز برای مهر اقامتگاهی زرین با هزار ستون و هزار در قائل است، چنان که در اوستا نیز این مطلب آمده است، بدین صورت درمی‌یابیم که این باور متعلق به دوره‌های هند و ایرانی است، در مهریشت (یشت دهم بند ۵۰) آمده است که اهورامزدا برای او بر فراز هرا برزئیتی (البرز) منزلی آماده کرد، که در آن جا نه شب است نه تاریکی، نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی مرگ‌آور و نه پلیدی دیوآفریده.

البته اینکه این دژ آفریده‌ی اهورامزدا است از تأثیر دین زرتشتی حکایت می‌کند و گرنه پیش از آن، مهر خود ایزدی هم پایه‌ی اهورا بوده است مشابهت ویژگی‌های این مکان مقدس باور جم کرد و هنگ افراسیاب کاملاً هویداست.

به یاد بیاوریم که جم دژی بر ستیخ البرز داشت چنانکه کاووس نیز قلعه‌هایی بر این کوه مقدس بنا کرده بود، هنگ افراسیاب نیز در کوه «بخ‌گر» برپا شده بود. از این رو باید گفت که این کوه مقدس (که همان کوه قاف در سنت پس از اسلامی ایران است) نقشی اساسی در نجات بخشی و رستگاری در اعتقادات دینی ایرانیان ایفا می‌کرده است.

مهر و نوشدارو:

روایات مختلف و متعددی در مهرپرستی غربی درباره‌ی ارتباط میان

مهر و نوشابه‌ی انوشکی وجود دارد، برخی از آنها این مایع را آب حیات یا چشمه زندگانی دانسته‌اند، برخی دیگر شرابی که با خون گاو قربانی آمیخته می‌شد و پیروان و شرکت‌کنندگان در مراسم با نوشیدن آن تبرک یافته به رستگاری و حیات جاودانه دست می‌یافتند. اما روایات شرقی یعنی روایات ایرانی چندان آگاهی‌های روشن و مشخصی درباره‌ی نوشابه‌ی بی‌مرگی و پیوند آن با میترا به دست نمی‌دهد، چنانکه حتی گاوکشی معروف و مشهور مهر نیز نشان و نمودی در اساطیر و روایات دینی موجود ایرانی ندارد، البته با توجه به روایات مرتبط با کاووس و جمشید و افراسیاب که تا به اینجا بررسی کردیم می‌توان به طور قطع و یقین اظهار داشت که حکایاتی مشابه آنها پیرامون مهر و کیش او وجود داشته است که در نتیجه‌ی مبارزه‌ی زرتشت با آیین مهری و رسم خونین قربانی‌های حیوانی این شواهد از میان رفته‌اند و از سنت دینی حذف شده‌اند، اما اساطیر مهرپرستی غربی هم حکایت آب حیات و هم گاو اوژنی میترا را که یقیناً مأخوذ از اساطیر ایرانی غیرمزدایی است، حفظ نموده‌اند.

به هر روی می‌توان با بررسی میترایسیم رایج در امپراطوری روم بنیان‌های کهن این اساطیر را باز یافت و بازسازی نمود. می‌دانیم که اطلاعات ما درباره مهرپرستی غربی بیشتر استوار بر سنگ نگاره‌ها و تصویر است.

یکی از این سنگ نگاره‌ها مهر را در حال کمان‌کشی و پرتاب تیر به سوی صخره‌ای نشان می‌دهد که در نتیجه‌ی اصابت پیکان، آب از آن صخره جاری می‌شود. این اسطوره (که با حکایت موسی و بنی اسرائیل و سرگردانی آنها در صحرای سینا و بی‌آبی ایشان و معجزه‌ی خروج آب از صخره با ضربت عصای موسی شباهت بسیار دارد) بنا به نظر اکثر پژوهندگان نشانگر ارتباط مهر با آب حیات است. مارتین و رمارزن درباره‌ی پیوند میان چشمه‌ی حیات و میترا می‌نویسد که «بنابر روایت میترایسیم غربی مهر از صخره‌ای به وجود آمد، و گاهی اوقات صخره‌ای که میترا از آن نشأت یافته به وسیله‌ی چشمه‌ای آبیاری می‌شده که «چشمه‌ی جاودانی» نامیده شده است»:

متنی که اخیراً در کلیسای سنت پرسیک یافته‌اند، معنای وجودی این چشمه را روشن کرده است. در متن باز یافته چنین آمده: «چشمه‌ای که در دل این صخره قرار دارد ممتلی است از نوشابه‌ی ایزدی و آن مایه‌ی حیات دو برادران است». مراد از دو برادران اشخاصی هستند که در پرده‌ی معجزه‌ی آب حضور داشته‌اند. میترا با معجزه‌ی خود این دو شخص را سیراب کرد و به آنان مشروب ایزدی نوشانید که روانشان را ابدیت بخشید. بنابراین، آبی که از چشمه فوران می‌کند در حکم مشروب حیات بخشی است که این دو برادر قبل از دیگران نوشیدند و قوت جان یافتند و سالکان طریق مهری باید بدانان تشبه کنند.^{۱۸}

آنچنان که در پیش دیدیم، هر یک از شاه - خدایان به شکلی با گونه‌ای از نوشابه‌ی بی‌مرگی ارتباط داشتند و هر کدام از گونه‌های مختلف این نوشدارو در واقع بدیل‌هایی برای نوشابه‌ی مقدس و دیرینه‌ی هئومه (هوم) هستند. چنانکه در احوال جمشید دیدیم، نوشابه‌ی انوشکی او را شراب دانسته‌اند، مهر نیز افزون بر آنچه در بالا آورده شد و ارتباط آن با چشمه‌ی جاودانگی صراحتاً مشخص گشت با می نیز به



به نقل از زادسپرم چنین بود که می خواست قسمتی از توران را در قلمرو حکومت خود آورد و اگر گاو زنده می ماند کاووس نمی توانست این تجاوز را جامعه ی حق ببوشاند...

مخلص کلام آنکه وی به پهلوانی «سریت» نام (در پهلوی srit اوستا: θrita برابر trita هندی به معنای سومین، سومین نفر) که از شش برادر خود خردتر بود فرمان داد گاو را بکشد. لیکن همین که سریت به گاو نزدیک شد گاو به زبان آدمیان با اوسخن گفتن آغاز کرد که اگر به این گناه مبادرت کنی دچار ملامت و سرزنش وجدان خواهی شد و زرتشت، پیغمبر آینده نام ترا به بدی یاد خواهد کرد. سریت به نزد کاووس بازگشت و سخنان گاو را بازگفت، لیکن چون شاه از روی بی خردی در کشتن گاو اصرار ورزید، آن پهلوان فرمان او را پذیرفت و گاو را کشت.^{۱۵}

اما همچنان که در باب جمشید و افراسیاب دیدیم، کاووس نیز در آغاز بی مرگ و نامیرا خلق شده است، لیکن بر اثر گناه خود فناپذیر شد. این مطلب علاوه بر مینوی خرد (فصل ۸ بند ۲۸-۲۷) در زند فرگرد دوم و نندیداد نیز آمده است. اما این گناه کاووس مشابه گناه جم است یعنی تفرعن، خودبینی، منی کردن و داعیه ی الوهیت داشتن، سوتگرنسک (به نقل از دینکرد ۹، فصل ۲۲ بند ۶-۵) در این باره می آورد که دیوان با یکدیگر برای هلاک کی اوسن مواضعه کردند، پس خشم دیو خون آشام غضب نزدکی اوس رفت و روان او را تباہ کرد.

چنان که دیگر به هفت کشور نیز خرسند نبود و به اندیشه ی فرمانروایی بر آسمان و جایگاه امشاسپندان افتاد و با اهورامزدا ستیز آغاز کرد.

بدین سان جم منی کرد و ناسپاس شد.^{۱۶}

کاووس هم چشمی و رقابت با خدایان و ایزدان را به جایی می رساند که به قلمروی ایشان یعنی آسمان می تازد. داستان پرواز کاووس در شاهنامه مشهور است، اما پاره ای از متون دینی پهلوی نیز به آن اشاره کرده اند، دینکرد (مدن ۸۱۷-۸۱۵) آورده است: «او را به شاهی آسمان و گاه امشاسپندان آرزومند کردن... نیز به پرواز برای پیکار (با) یزدان ایستادن و بازنگشتن و آن سوی البرز با بس دیو و دروند مردم تا پرتاریکی فراز تاختن. بدان کناره، فره ی کیانی به پیکر آهو شدن و (از) کاووس (و) از همه ی سپاه گریختن...»

و کاووس به دریای فراخکرت پرواز کردن. و این را نیز گوید که به جز او کس (دیگری) از پشت (وی) پرواز کردن.^{۱۷}

آن کسی که پشت سراوست فریوسنگ فرشته ی حامل وحی است که قصد کشتن کاووس را دارد، ولی فروهر کیخسرو بانگ برمی دارد که مبادا او را بکشی چرا که وی مردی زاید سیاوشی نام و من که کیخسروام از سیاوش زایم. بر هر روی ضروری است که کاووس زنده بماند تا کیخسرو به جنگ با افراسیاب پادشاه توران پرداخته، او را از میان بردارد.

همان گونه که درباره ی جم گفتیم این داعیه ی خدایی کاووس بی پایه نیست بلکه به محوریت وی کیش و آیین خاصی وجود داشته است و پیروان آیین کاووس او را چونان خداوند می پرستیدند.

مهر

بی گمان مهر که یکی از بزرگترین خدایان هند و ایرانی است را باید

دشنه‌ای که بر پهلوئی او می‌زند وی را می‌کشد، از خون این گاو غلات و در واقع حیات می‌روید. البته مهر در این صحنه چهره‌ای غمگین دارد و خود مایل به این عمل نیست. این نکته‌ی آخر، یعنی عدم تمایل میترا به قربانی کردن گاو حدس و گمان‌های بسیاری را پدید آورده است و می‌بایست گفت از لحاظ درک مفاهیم و نمادهای آیین میترایسم بسیار با اهمیت است. ورمارزن پرسش تأمل‌انگیزی مطرح می‌کند که آیا گاو مقدس در واقع معرف شخصی میتراست که خود را می‌کشد تا مجدداً زنده شود؟^{۲۳} می‌دانیم که در مهرپرستی غربی مهر عنوان نجات دهنده (Soter) را نیز همراه داشت. اگر این فرض صحیح باشد، می‌توان گفت که مهر در واقع نقش خدای قربانی شده را ایفا می‌کند، بدین معنی که با پذیرش مرگ خود، حیات و رستگاری پیروان و گروندگان خود را تضمین و تأمین می‌کند و بدین لحاظ سر نمونه و الگوی مسیح آیین ترسایی به شمار می‌رود. یکی از قطعات کهن اوستایی (هات ۲۹) با نام روان گاو یا گوشورون، اشاراتی دارد که شاید بتواند ما را در درک مفاهیم ذکر شده یاری رساند. بنابراین فقره‌ی گاهان، روان گاو در پیشگاه اهورامزدا اردی بهشت و بهمن از ستم و خشونت مردمانی که به قربانی کردن گاو دست خواهند یازید، می‌نالد و از او می‌خواهد که حامی وی را بر روی زمین بدو باز نماید، هرمز فروهر زرتشت را بدون نشان داده و بیان می‌دارد که او حامی گاو است. لیکن روان گاو که سر نمونه‌ی تمامی جانوران اهلی است) از ضعف و ناتوانی زرتشت جلوه می‌کند، به هر روی هرمز و میهن فرشتگان روان گاو را مطمئن می‌کنند که کسی خواهد بود که حکومت قدرتمندی خواهد داشت و از نسل او و چارپایان حمایت و حفاظت خواهد نمود، و بدین سان روان گاو می‌پذیرد که بر زمین فرود آید و در خدمت آدمیان قرار گیرد. شکی نیست که این حکایت همچون بسیاری از روایت‌های اساطیری دیگر زبانی نمادین و تمثیلی اختیار کرده است، و از این رو نیاز به تفسیر و تأویل دارد. به رغم دانشمند شرق شناس آلمانی گوتزه که متخصص در تاریخ فلسفه و به‌ویژه فلسفه‌ی گنوسی و نوافلاطونی است، در این داستان روان گاو می‌پذیرد که به زمین فرود آید و قربانی شود تا بدینسان در چرخه‌ی آفرینش و نبرد خیر و شر تأثیرگذار باشد، او معتقد است که ریشه و منشأ مسیح منجی در محبت را می‌بایست در این روایت اسطوره‌ای باز یافت. مهرداد بهار در پیدایش و رشد مفهوم موعودگری در سنت دینی ایرانیان می‌نویسد: «در تفکر ایرانی این عقیده رشد می‌کند که ایزد مهر یا میشی آن ایزد رهایی بخشی است که هر از گاهی به زمین می‌آید تا با کشتن گاو (در آیین مهری) یا با رهبری کردن مردم (در آیین مانوی) نعمت و نجات را از آن مردم می‌دارد. در اساطیر مانوی این امر هر از چند گاهی یک بار اتفاق می‌افتد و مانی پیامبر خود را واپسین میشی می‌داند. اندیشه‌ی نزول عیسی مسیح، پسر خداوند بر زمین نیز از همین آبشخور تفکر مردم آسیای غربی سیراب است»^{۲۴}

و ظاهراً قصد بهار از ترجیح کاربرد اصطلاح میشی در این قطعه‌ی اشاره به نکته‌ای است که برخی از پژوهشگران پیشین در آن باب گمان‌هایی را طرح کرده بودند. محمد مقدم معتقد بود نه تنها مفهوم نجات بخشی در یهود - مسیحیت از ایران نشأت گرفته است بلکه حتی خود واژه‌ی مسیح نیز ریشه‌ی سامی ندارد بلکه برگرفته از واژه‌ی میسه یا میسا (= مهر) ایرانی است.

می‌دانیم براساس قواعد زبانی تلفظ واژه‌ی میثره در فارسی باستان Missa است که البته این تلفظ جنوبی در کتیبه‌های هخامنشی به کار نرفته بلکه شکل مادی آن استفاده شده است. (البته در لوحه‌های تخت جمشید به زبان عیلامی نام خاص Missa - Pati به کار رفته است). ارتباط میان مهر و نجات بخشی و نیز سوشیانس بر رومیان و پیروان آیین میترا در مغرب زمین نیز پوشیده نبوده است:

«در مناسک دینی راز آمیز غربی این منجی کس دیگری جز میترا، ایزد خورشید نبود. به همین علت است که در رم روی کتیبه‌ای به زبان لاتینی نوشته شده: درود بر سوشیانس»^{۲۵}

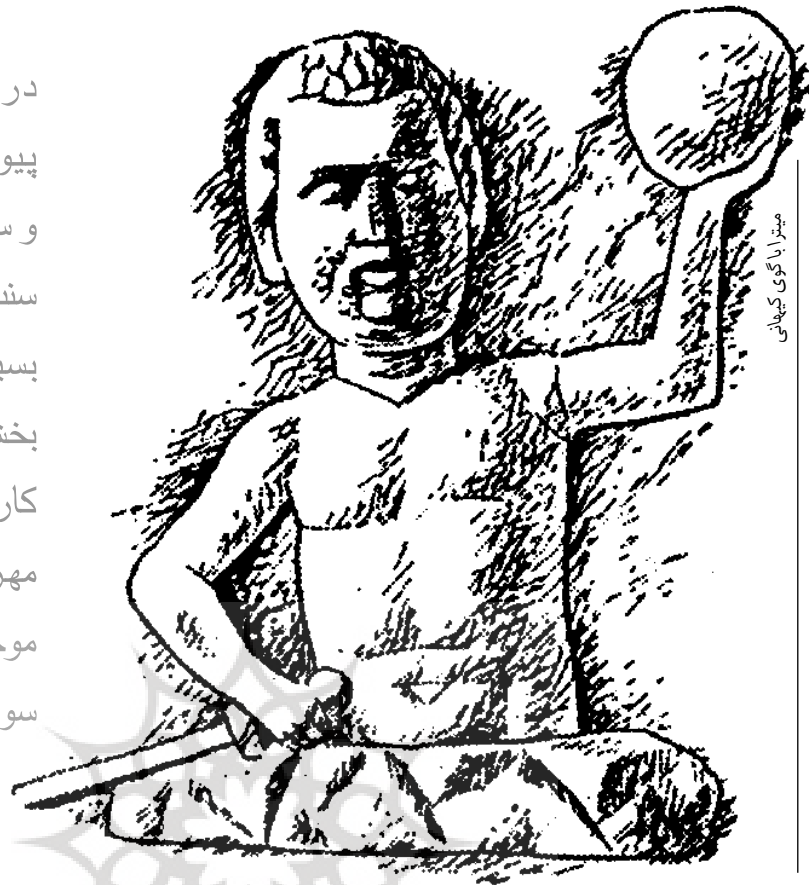
در متون زرتشتی نیز همین پیوند و بستگی میان میترا و سوشیانس آشکار است، سنت زرتشتی و به احتمال بسیار زیاد شخص زرتشت بخش مهمی از ویژگی‌ها و کارکردهای نجات بخشی مهر را که در دین کهن موجود بود اخذ کرد و به سوشیانس منتقل نمود، چنانچه در روایات زرتشتی^{۲۶} شاهدیم که در فرشگرد سوشیانس به رستاخیز دست می‌یازد و پس از قربانی کردن گاو مدیوش ویزش برای هرمز، پیه گاو را با هوم سپید انوش آمیخته به مردمان می‌دهد و ایشان جاودانه بی‌مرگ می‌شوند.

مطلب دیگری که در این باب شایان ذکر است اشارات مهمی است که در برخی کتب مانوی آمده است. در متون باز یافته‌ی مانوی در تورفان اشاره به میترای دروغین شده است که (در آخر زمان) در مقابل میترای راستین ظهور می‌نماید (در حالی که بر گاوی سوار است) و خود را پسر حقیقی خدا معرفی می‌نماید و به مردم فرمان می‌دهد و او را بپرستند، احتمالاً این باور در شکل‌گیری مفهوم ضد مسیح (- دجال) در آیین مسیحیت تأثیر داشته است.

همان‌طور که قبلاً آوردیم زرتشت در راه استحکام آیین نوین خویش به ناچار با سه دین‌های جاهلی کهن از آن جمله آیین مهر به ستیز برمی‌خیزد و مناسک و آیین‌های دینی ایشان را محکوم می‌نماید. دانشمند برجسته‌ی بلژیکی ژاک دوشن گیمن در پژوهشی که درباره‌ی دین کوروش بزرگ انجام داده است نظریات قابل توجهی را ارائه می‌کند، و از آنجا که این مطالب به روشن شدن بخشی از گفته‌های ما یاری می‌رساند خلاصه‌ای از مقاله‌ی او را در اینجا می‌آوریم.^{۲۷} وی معتقد است که نزد ایرانیان غربی خداوند با واژه‌ی Baga (برابر هندی Bhaga شناخته می‌شود در حالی که اصطلاح رایج نزد ایرانیان شرقی زرتشتی شده «اهورا»، است. اما از آنجا که آیین مادی براساس پرستش مهر همچون بزرگترین بخ در ایزدکده‌ی ایرانی شکل گرفته بود، بنابراین کوروش نیز که می‌کوشید جهت کسب مشروعیت لازم تا آنجا که ممکن است از الگوی امپراطوری ماد تبعیت نماید، از آیین بخ مهر پیروی می‌کرده است. در پی کاوش‌های باستان‌شناسی که توسط دیوید استروناخ در آرامگاه کوروش بزرگ انجام گرفت آثاری از حجاری نقش گلی بر پیشانی مقبره به دست آمد که استروناخ آن را نمادی از اهورامزدا دانست، اما دوشن گیمن به درستی معتقد است که این گل، نه یک گل سرخ بلکه نیلوفر آبی (لوتوس) است و با توجه به نقش برجسته‌ی مهر در تاق بستان که ایزد را در حالی که بر روی لوتوس ایستاده است نمایان می‌سازد.

می‌توان گفت که این گل نماد میترا و کوروش نیز پیرو آیین این خدا

در متون زرتشتی نیز پیوند و بستگی میان میترا و سوشیانس آشکار است، سنت زرتشتی و به احتمال بسیار زیاد شخص زرتشت بخش مهمی از ویژگی‌ها و کارکردهای نجات‌بخشی مهر را که در دین کهن موجود بود اخذ کرد و به سوشیانس منتقل نمود



است. به نظر پورداوود این مراسم: «همان هوم و درون مهر است که فقط اسمش تغییر یافته است»^{۳۳} اغلب پژوهشگران و دانشمندان تاریخ ادیان نیز بر این وام‌گیری مسیحیت از آیین مهری اذعان دارند، و رمارزن می‌نویسد: «مهری‌ها سخت معتقد بودند که استعمال گوشت و خون گاو موجب حیاتی نوین می‌شود. درست به همین سیاق که حیاتی نواز خون گاو می‌جهد. میترا گاو را قربانی می‌کند تا رهروانش بتوانند گوشتش را بخورند و خونسش را بنوشند. درست همین مراسم در آیین دیونیزوس هم مشاهده می‌شود... ژوستن می‌نویسد، ضیافت مهری‌ها همواره با آیین ویژه بوده و محتمل است که میان این ضیافت و آخرین غذای مسیح قرابت بسیاری وجود داشته است».

البته در این مقال، مجال پرداختن به تأثیرات متعدد میترایسم در مسیحیت نیست، اما باید خاطرنشان کرد این تأثیرات چنان عمیق گسترده هستند که بدون شناخت آیین مهری و کشف رمز و راز آن نمی‌توان به درستی باورهای کلیدی مسیحیت را دریافت و تبیین نمود.

گاوکشی مهر:

مهر پیش از آنکه گاو را بکشد باید او را بگیرد. او یک بار موفق می‌شود گاو نر را که در حال چراست بگیرد، اما گاو نر از دست او می‌گریزد. میترا تلاشی مجدد می‌کند و در این امر کامیاب می‌شود و پاهای پسین گاو را می‌گیرد و او را بردوش می‌اندازد و کشان کشان به طرف غار می‌برد و به

عنوان مایه‌ی انوشکی در پیوند است. در مراسم دینی کیش مهر، می‌همچون توشه‌ی متبرکی انگاشته می‌شد که هر فرد می‌بایست برای سفر آخرت همراه می‌داشت.^{۳۴} همچنین «هزینه‌ی جماعت مهری روی دیوارهای معبد دورا-اروپوس یادداشت شده و به خوبی می‌توان مشاهده کرد که هزینه‌ی نان و شراب در رأس مخارج قرار گرفته‌اند»^{۳۵} زنده یاد، استاد پورداوود در باب همین پیوند مهرپرستی با شراب چنین می‌انگارد: «در آیین زرتشتی موبدان نان و آب را تقدیس نموده با هوم آمیخته در وقت مراسم مذهبی می‌خوردند این رسم قدیمی ایرانی نیز با مهر به اروپا رفته ولی چون گیاه هوم در اروپا نبوده که از فشرده‌ی آن شربت مخصوص ساخته شود از این جهت به جای آن عصاره‌ی شاخه‌های ترد و تازه‌ی درخت زر استعمال می‌کرده‌اند. یک پیاله‌ی آب و چند قرص نان هم در وقت مراسم حاضر بوده که پیشوایان بر آن دعا می‌خوانده‌اند، مندرجاً عصاره‌ی شاخه‌های رز بفشرده انگور یعنی شراب مبدل شده است».^{۳۶}

می‌دانیم که یکی از محوری‌ترین باورهای مسیحیت تناول نان و نوشیدن شراب به عنوان گوشت و خون مسیح است. این باور که در میان برخی از اقوام بدوی نیز دیده شده مبتنی است بر قربانی کردن یک خدا و خوردن گوشت خون او و در پیامد آن تبرک یافتن مؤمنین و بهره‌گیری از نیروی خدا و تصویری شدن با او و نیز دستیابی ایشان به رستگاری و غیره

- ۶- دستور زبان اوستایی، محمد تقی راشد محصل ص ۹۷.
- ۷- گزارش مهرداد بهار بخش هفدهم ص ۱۳۸.
- ۸- مطلب دیگری که شایسته است براساس این متن به آن اشاره کرد هر چند بسط و گسترش آن مجال دیگری می طلبد، آن است که در اینجا با یکی از کهن ترین نمونه هایی که اشاره به «چهار باغ» آرمانی ایرانی دارد روبرو هستیم، چهار نهی که در چهار جهت اصلی که نشانگر چهار گوشه ی عالم است و مبنای اساطیری دارد جاری است، با در نظر گرفتن کوشک یا آبگیر میانی که نقش محور کیهانی و جهانی را ایفا می کند تشکیل عدد مقدس پنج را می دهد که همواره چه در پیش یا بعد از اسلام تقدس خود را حفظ نموده است.
- ۹- اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی، گزارش دکتر رحیم عفیفی چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۱۷۱.
- ۱۰- بند هشن. فرنیغ دادگی، گزارنده: مهرداد بهار چاپ اول ۱۳۶۸، ص ۷۲.
- ۱۱- ادامه ی این داستان شگرف را می توان در اثر برجسته ی دوتریل دنبال کرد:

- ۱۲- بندهشن. بخش هفدهم، گزارش مهرداد بهار ص ۱۳۷
- ۱۳- به نقل از مهرداد بهار. پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۹۴ - ۱۹۳
- ۱۴- ابوریحان بیرونی. تحقیق ماللهند ترجمه ی منوچهر صدوقی سپها، ص ۱۵۱.
- ۱۵- کریستن سن. کیانیان، ترجمه ی ذبیح الله صفا صص ۱۶ - ۱۱۵ برای اصل روایت ن. ک: گزیده های زادسپرم، ترجمه ی محمدتقی راشد محصل - مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۶ صص ۲۰ - ۱۹
- ۱۶- کریستن سن. همان ص ۱۱۴.
- ۱۷- مهرداد بهار. پژوهشی در اساطیر ایران ۱۹۴ - ۱۹۳
- ۱۸- آیین میترا. مارتین ورمارزن ترجمه ی بزرگ نادرزاد ص ۱۰۷.
- ۱۹- ورمارزن. همان، ص ۱۳۶.
- ۲۰- همان، ص ۱۲۲
- ۲۱- پورداوود. یشت ها، جلد ۱، صص ۱۹ - ۴۱۸
- ۲۲- پورداوود. همان
- ۲۳- ورمارزن. همان صص ۱۲۳ - ۱۲۲
- ۲۴- همان. ص ۸۳
- ۲۵- مهرداد بهار. پژوهشی در اساطیر ایران پاره ی اول و دوم، ص ۲۲۷.
- ۲۶- ورمارزن. همان ص ۲۹.
- ۲۷- برای نمونه ن. ک گزیده های زادسپرم ترجمه ی محمدتقی راشد محصل، ص ۶۴.
- ۲۸- ن. ک:

- DUCHESNE - GUILLEMIN: LeDIEU DE CYRUS Opera minora II PP.581-651 PPII eepopE te ehtym367- 377. :lizemuD-G

است. در حالی که به نظر می رسد هخامنشیان از دوران داریوش بزرگ به این سو به گونه ای زرتشتی بوده اند و به احتمال این تغییر کیش علاوه بر مسائل ایمانی دلایل سیاسی نیز داشته است. بدین سان داریوش به کیش پدر خویش ویشناس که ساتراپ مناطق شرقی ایران که تحت نفوذ آیین زرتشتی بوده است، روی می آورد، و به احتمال قیام گنومات را که مغی مادی بود، می بایست نبردی میان دومین زرتشتی و مهری دانست. گنومات قصد آن داشت که با دین جدید زرتشتی بستیزد و بدین سان معابد زرتشتی را ویران نمود، هر چند در پس این واقعه، خواست احیای اقتدار مادها برپارس ها نیز بی تأثیر نبوده است، (اما این استدلال دوشن گیمن^{۲۸} با یک اشکال زمانی برمی خورد، اگر نظر او را بپذیریم که این داریوش بود که به آیین نو روی آورد و دست از آیین مادی شست می بایست که قیام گنومات از پس پادشاهی او صورت گرفته باشد و نه پیش از آن، مگر بپذیریم که قبل از داریوش کمبوجیه نیز به آیین جدید وارد شده بود، و یا حداقل مقدمات این کار صورت پذیرفته بود) دوشن گیمن سکوت زرتشت در باب مهر را ناشی از ستیز و دشمنی وی با این ایزد می داند، لیکن گرشویچ و مری بویس به مخالفت با وی برخاسته اند، به هر روی آنچه در این مورد می توان گفت این است که حداقل وی نسبت به این بغ بزرگ بی اعتنا بوده است و تمامی هم تلاش خود را معطوف به پرداختن چهره ی خداوند بزرگ و یگانه ی خود، اهورامزدا نموده بود.

پانویسها:

- ۱- نخستین انسان و نخستین شهریار، آرتور. کریستن سن ترجمه ی دکتر احمد تفضلی و ژاله آموزگار جلد دوم ص ۲۸۹.
- ۲- همان. ص ۲۹۳
- ۳- اسپرغم: در فرهنگ ها درباره ی پیدایش اسپرغم آمده است که اسپرغم تا زمان انوشیروان نبود. روزی انوشیروان به مظالم نشسته بود. ماری از زیر تخت پیدا شد. شاه گفت: شاید او را ستمی رسیده است. در پی اش رفتند تا در کنار چاهی حلقه زد و بعد داخل چاه شد و به سرعت بیرون آمد، در بن چاه نگر بستند. ماری دیدند افتاده و جان داده است و بر پشت او عقربی عظیم نیش بند کرده. نیزه از بالای چاه فرو بردند و عقرب را کشتند و ماقوع را به شاه گفتند. چون یک سال گذشت، در همان روز مار پیش تخت ملک آمد و از دهن قدری تخم سیاه بیانداخت. آن تخم را بکشتند، از آن شاه اسپرغم برآمد، کسری همیشه زکام داشت، چون آن نبات استعمال کرد نافع آمد.
- ۴- مینوی خردی، ترجمه ی احمد تفضلی ص ۲۳.
- ۵- گزارش این بند براساس ترجمه ی ژاک دوشن گیمن است: Zoroastre, P255 Paris 1948
- که کم و بیش با ترجمه ی بارتولومه و آندریاس همخوانی دارد، اما کلنز این بخش را ترجمه نکرده و نامفهوم فرض کرده است، بر ما معلوم نیست کجای کار برای کلنز ناروشن بوده است، در حالی که واژه ها ابهامی ندارد: gaus бага x aramno بنگرید: